

تقابل‌ها در شاهنامه بارویکرد نظریه لویی استروس (بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، انوشیروان، یزدگرد)

مریم علوی^۱، * پروین دخت مشهور^۲، محمد فاضلی^۳

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

* ^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

نویسنده مسئول: P_d_mashoor@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۸

چکیده

در این مقاله، به بررسی تقابل‌ها در پنج داستان منتخب از بخش تاریخی شاهنامه (بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، انوشیروان، یزدگرد سوم) بر مبنای رویکرد تقابل لویی استروس پرداخته‌ایم. روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و مبتنی بر سند پژوهی و نوع آن، تطبیقی و تحلیلی است. بر آن هستیم که به پرسشی پاسخ گوییم؛ مقوله تقابل در بخش تاریخی شاهنامه نمود یافته است یا نه؟ بررسی تقابل در داستان‌های مورد بررسی نشان می‌دهد در قسمت تاریخی شاهنامه عنصر تقابل بسیار برجسته و پررنگ است. نوع تقابل‌ها در این داستان‌ها به دلیل تاریخی بودن آنها، عمدتاً از نوع تقابل شخصیت‌های انسانی است و انگیزه‌های تقابل میان شخصیت‌ها، نیز اغلب مواردی همچون جنگ قدرت، تمایل به کشورگشایی، تلاش برای برپایی عدالت و مبارزه با ظلم، انتقام‌جویی، مبارزه با انیرانی و نژادهای دیگر و مواردی از این قبیل است. تقابل‌های دیگری نیز غیر از تقابل میان شخصیت‌های انسانی در این داستان‌ها دیده می‌شود که از میان آنها می‌توان به تقابل ایدئولوژی‌ها، عدالت و ظلم، فضایل و رذایل اخلاقی، تقابل روزگار و فلک با انسان، تقابل انسان با طبیعت، تقابل صفات انسانی همچون جنگاوری و شجاعت با ضعف و ناتوانی، تقابل نژادی و قومی و مواردی از این قبیل اشاره کرد. در مجموع، با اینکه داستان‌های منتخب، از نوع داستان‌های تاریخی هستند، اما مؤلفه‌های رویکرد و نظریه لوی استروس در آنها دیده می‌شود و انگیزه این شخصیت‌ها از تقابل، صرفاً، انگیزه‌های ذکر شده در کتب تاریخی، نیست بلکه، آرمان‌ها و اهداف و همچنین تیپ شخصیتی و خصایل روانی آنها نیز در این تقابل‌ها تأثیر مستقیم گذاشته است.

کلیدواژه: بخش تاریخی شاهنامه، تقابل، لوی استروس، انگیزه‌های تقابل.

۱. مقدمه

شکل‌گیری اساطیر همواره تحت تأثیر ارتباط بشر با طبیعت بوده و این ارتباط در دوران‌های گذشته بیشتر مبتنی بر تقابل و ناسازواری بوده است؛ به این توضیح که بشر برای تفسیر پدیده‌های آزاردهنده طبیعت همچون سیل و زلزله و طوفان و حمله حیوانات وحشی، به آفرینش اساطیر متوسل شده است. زیرا بشر با علم و دانش محدود خود نمی‌توانست دلایل منطقی و مبتنی بر نمونه‌برداری‌های آزمایشگاهی یا تحلیل کیفی، برای توضیح و تبیین پدیده‌های طبیعت بیابد و به همین دلیل به تخیل و تصور و استقرهای ناقص روی آورده و آرمان‌ها و آرزوهای خود را در قالب مفاهیم اساطیری بیان کرده است. در این میان، تقابل و تضاد میان پدیده‌های طبیعت هم‌چون شب و روز، تاریکی و روشنایی، خشکسالی و ترسالی، سرسبزی و خزان و مواردی از این قبیل، باعث شده بود تا طرز فکر و جهان‌بینی بشر نیز بر اساس همین تقابل‌ها شکل بگیرد و در نتیجه، اساطیر بشر نیز مملو از این تقابل‌هاست. علاوه بر این، حتی در دوره‌های بعد، نیز چنین طرز فکری در ذهن بشر غلبه داشته و داده‌های تاریخی نیز بر مبنای این رویکرد تحلیل و تبیین شده است. یکی دیگر، از مهمترین عوامل وجود تقابل و تضاد در اساطیر، وجود اندیشه‌های ثنوی، در این آثار است؛ زیرا اصل مهم در اندیشه‌شنوی اساطیر ایران باستان، ستیز میان نیروهای اهریمنی با نیروهای اهورایی است، که تمام جهان را آوردگاه این دو نیروی متخاصم می‌داند، تحت تأثیر این اندیشه، همواره در شاهنامه با تقابل و جنگ و ستیز میان گروه‌ها روبه‌رو هستیم. یکی از منابع مهم و مجمع اساطیر و افسانه‌ها و حتی مطالب تاریخی ارزشمند این مرز و بوم، شاهنامه فردوسی است که «به سه بخش اساطیری (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)، پهلوانی (از خیزش کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم و فرمانروایی بهمن پسر اسفندیار) و تاریخی (از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا گشودن ایران به دست اعراب) بخش‌بندی شده است.» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۰۶) تقابل و تضاد ضدها در اسطوره ملت‌ها نیز انعکاس یافته و یکی از زمینه‌های اصلی اسطوره پرداختن به ستیز نیروهای مختلف است. اسطوره، مادر حماسه است و هر ملتی که اسطوره ندارد، از حماسه نیز بی‌بهره است و زمینه اصلی حماسه هر ملت را

اسطوره آن تشکیل می‌دهد. پس این مفهوم بنیادین به حماسه نیز راه یافته است، اما در روند مادی شدن پدیده‌ها از اسطوره به حماسه، مفاهیم اسطوره‌ای به گونه‌ای دیگر در حماسه شکل پیدا می‌کنند و طی این روند به تقابل انسان و یا پهلوانان با نیروهای بد، تقابل دو تبار و قبیله با هم، دو پهلوان با یکدیگر و تبدیل می‌شود. در مجموع می‌توان گفت حماسه، ثمره کشمکش انسان با هر آن چیزی است که در برابر رویاها و آرزوها و در تقابل با اراده و عمل او قرار گیرد. این جهان‌بینی در سراسر شاهنامه حکم فرماست. فردوسی ساز و نهاد جهان را در ستیز همیشگی با هم می‌داند. مفاهیمی چون داد و بیداد، مرگ و زندگی، خیر و شر، جبر و اختیار مفاهیمی متضاد است که همواره معرکه‌گردان داستان‌های شاهنامه است، پس انعکاس تقابل‌ها، تضادها و کشمکش‌ها، در داستان‌های شاهنامه امری بدیهی است و از آنجا که حماسه تجلی روح ملی است و مذهب و آیین و سیاست و اجتماع و حتی محیط جغرافیایی و ... را در بر می‌گیرد. تمام این امور متفاوت در تقابل با هم، خود موجب شکل‌گیری تقابل‌ها و کشمکش‌های متفاوتی در داستان‌های شاهنامه می‌شود. در مجموع، مطالعه شاهنامه بیانگر این نکته است که عنصر تقابل بازتاب چشمگیری در آن دارد که البته این موضوع یکی از وجوه مشترک تمامی آثار حماسی جهان است. به عبارت دقیق‌تر، عنصر تقابل و تضاد در تمامی قسمت‌های شاهنامه اعم از بخش‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی نمود یافته و بررسی این عنصر می‌تواند نتایج جالب توجهی در زمینه تأثیر عنصر تقابل در شکل‌گیری داستانهای شاهنامه به دست دهد. بررسی آثار حماسی و اساطیری با استفاده از نظریه‌های جدید، یکی از رویکردهای نوین در پژوهش‌های مربوط به اسطوره‌شناسی است. یکی از این نظریه‌ها که بر مبنای بررسی عنصر تقابل در آثار حماسی شکل گرفته، نظریه کلود لوی استروس (Claude Lévi-Strauss) (۲۸ نوامبر ۱۹۰۸ - ۳۰ اکتبر ۲۰۰۹) قوم‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی و از نظریه‌پردازان انسان‌شناسی مدرن بوده که در تمامی حوزه‌های کلیدی آن نظریاتی ارائه کرده است. از دیدگاه لوی استروس، هدف انسان‌شناسی ساختارگرا، رسوخ به لایه‌های زیرین سطحها و تمرکز بر روی «سازوکارها» به جای تمرکز بر روی مردمان و رفتارهایشان است. لوی استروس، این رویکرد را بعدها بیشتر توسعه داد و در آثار بعدی خود، برای واکاوی برجسته‌تر اسطوره‌ها بکار گرفت. وی، مشتاق بود که اسطوره‌ها را به یکاهای تشکیل دهنده آن فرو بکاهد و نشان دهد که چگونه ترکیب این یکاها، می‌تواند در راستای مرزهای متضادی که میان مرگ و زندگی، طبیعت و فرهنگ، و مواد خام و خوراک وجود دارد، درک شود. او معتقد بود که این تضادها، به توضیح گوناگونی‌های وضع شده، در ساخت اسطوره، یاری می‌رساند و این نکته‌ای است که نشان می‌دهد با قرار دادن اسطوره‌ها به زیر عنوان «جهانی» نمی‌توان دریافتی از آن را آشکار ساخت (پیشگاهی فرد؛ قره‌بیگی، ۱۳۹۲: ۱۱۵). به عقیده استروس ساختار ذهن انسان برای درک پدیده‌ها هر پیوستاری را در قطب‌های متقابل دوگانه‌ای قرار می‌دهد و این کنش ذهنی فراگیر، در نهایت منجر به تقابل‌های دوگانه‌ای چون شب: روز، سیاه: سفید، خام: پخته و مفاهیمی از این دست می‌شود. او معتقد است، در یک مطالعه ساختارگرایانه، نمی‌توان از زنجیره تشکیک مراتب، اجزا غافل بود. بنابراین باید هر تقابل کلی در اسطوره، قابل تقسیم به تقابل‌هایی جزئی‌تر باشد. البته، این تجزیه‌پذیری پیوسته، بدان معنا نیست که تجزیه‌پذیری اسطوره‌ای به معنی قطع ارتباط جزء و کل است، بلکه کنش و معنای هر تقابل خرد همواره در راستای تقابل کلان تر قرار دارد (عبادی جمیل و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۷). با توجه به اینکه عنصر تقابل و کشمکش در جای‌جای شاهنامه و از جمله در بخش تاریخی آن نمود چشمگیری دارد، به همین دلیل، در این رساله قصد داریم تقابل‌ها، در پنج داستان از بخش تاریخی شاهنامه (بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، انوشیروان، یزدگرد سوم) را با رویکرد تقابل لویی استروس مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم تا مشخص شود که عنصر تقابل چه نقشی در ساختار این داستان‌ها دارد. لوی استروس، یکی از نظریه‌پردازانی است که به دلیل گرایش فکری خود به انسان‌شناسی، روش و مدلی را برای بررسی اساطیر به دست داده که بر اساس فرآیند ذهنی و طرز اندیشه انسان‌هاست. او معتقد است که ذهن انسان از طریق تضاد موجود میان پدیده‌ها به شناخت ناقل می‌آید و به همین دلیل این موضوع می‌تواند در مورد اساطیر نیز صدق کند زیرا اساطیر دوره‌های باستان مملو از تضاد و تقابل و جنگ و ستیز و قدرت‌طلبی است. استروس، معتقد است که به جای بررسی باورهای دینی و اعتقادی مردمان دوران‌های گذشته، بهتر است به بررسی زنجیره تفکر و طرز فکر آنها بپردازیم زیرا اساطیر منبع ارزشمندی برای شناخت طرز فکر قدماست و ما از طریق شناخت اندیشه و فکر آن‌ها، می‌توانیم به ساختار اساطیر و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها و نیز ساختار و محتوای آن‌ها پی ببریم. لوی استروس، اساطیر را بسیار پیچیده می‌داند و آنها را صرفاً منحصر به باورها و اعتقادات ساده و بی‌آلایش انسان‌های دوران باستان نمی‌داند. به نظر استروس، اسطوره بیان نمادین ارتباط متقابلی است که توسط انسان میان پدیده‌های گوناگون پیرامون او، و نیز خود وی بر قرار گشته است (بهار، ۱۳۸۹: ۳۶۶). استروس، اندیشه اسطوره‌ای را شبیه کار خرت و پرت جمع کنی می‌داند و می‌گوید: «از دیدگاه لوی استروس، کارکرد اسطوره «تبیین تحول چیزها است، از آنچه که در ابتدا بودند به آنچه که اکنون هستند و اینکه چرا این تحول نمی‌توانست شکل دیگری داشته باشد.» (همان: ۹۵). به باور او «منشاء اساطیر، روایاتی شفاهی مربوط به آیین پرستش دینی است (لیج، ۱۳۵۰: ۸۹). و «مسئله خاستگاه اسطوره شباهت به مسئله پیدایش زبان دارد» (استروس، ۱۳۸۵: ۹۶). هدف لوی استروس از بررسی اساطیر، رسیدن «به درکی بهتر از شیوه‌های ابتدایی کارکرد ذهن انسانی در قابلیت آن برای تفکر منطقی» است (وایزمن، ۱۳۹۲: ۱۳۵). چرا که اساطیر تصاویری از ذهن را که در حالت طبیعی است می‌نمایانند. (همان: ۱۳۷). «فرضیه اساسی لوی استروس این است که اسطوره‌ها با فرایند تبدیل از یک اسطوره به اسطوره دیگر، به وجود می‌آیند. اسطوره‌ها به خودی خود هیچ معنایی ندارند؛ بلکه در ارتباط با یکدیگر معنا می‌یابند. از همین روست که یک مجموعه را تشکیل می‌دهند. مجموعه‌ای مشابه مجموعه واج شناختی که زیربنای زبان است» (همان: ۱۴). به گفته لوی استروس «مضمون عمده‌ای که همه اسطوره‌ها در آن مشترک هستند گذر از

طبیعت به فرهنگ است.» (همان: ۱۵۲)، اما این گذر و حرکت، در اقوام و قبیله‌های مختلف، متفاوت است، برای مثال این موضوع در یک جا از طریق تبدیل خام به پخته و در جای دیگر از راه تبدیل انسان برهنه به پوشیده بیان می‌شود (همان: ۱۵۴). در اساطیر مطلوب لوی استروس، آدمیان با جانوران سخن می‌گویند، یا با جانوران زناشویی می‌کنند و زیستگاهشان دریا یا آسمان است و معجزات جادویی را هم چون کارهای عادی انجام می‌دهند» (لیچ، ۱۳۵۰: ۸۷ و ۸۸). به طور کلی «در نظر لوی استروس، اسطوره نوعی پیام است به صورت رمز، از کل یک فرهنگ به تک تک اعضای آن» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۰۵). گشودن این رمز و درک این پیام منوط به تنظیم درست واحدهای اسطوره‌ای است.

۲. پیشینه پژوهش

جستجو در کتب و مقالات و پایگاه‌های داده‌های پژوهشی همچون ایرانداک، نورمگز، مگیران و اس آی دی، بیانگر این نکته است که تاکنون پژوهشی جامع و مانع در خصوص بررسی تقابل‌ها در بخش تاریخی شاهنامه با رویکرد تقابل لویی استروس انجام نشده و این رساله گام اول در این مسیر است. البته در پژوهش‌های چندی به بررسی بخش‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه بر مبنای نظریه لوی استروس پرداخته شده است که می‌تواند به عنوان پیشینه این رساله مطرح شود. البته در مجموع، از یک منظر تمامی پژوهش‌هایی که در زمینه بررسی تقابل در داستان‌های شاهنامه بر اساس نظریه لوی استروس نوشته شده‌اند، پیشینه تحقیقاتی این رساله محسوب می‌شوند، اما از آنجا که تعداد این پژوهش‌ها زیاد است و ذکر آنها باعث اطاله کلام می‌شود، بنابراین به معرفی چند پژوهش مهم آن هم در زمینه بررسی تقابل در داستان‌های شاهنامه بسنده می‌کنیم و در صورت لزوم، در متن رساله، به برخی از پژوهش‌های همسو اشارات و ارجاعاتی خواهیم داشت.

- پروین پیکانی (۱۳۹۷) در رساله دکتری خود با عنوان «تحلیل بخش اساطیری و حماسی شاهنامه بر اساس نظریه ساختارگرایی کلود لوی استروس» به این نتیجه رسیده است که تقابل‌های دوگانه اهورایی: اهریمنی (خیر: شر)، ایرانی: انیرانی، طبیعت: فرهنگ، اهمیت پیوند خانوادگی: ناچیز شمردن پیوند خانوادگی، پدر: پسر، زن: مرد، پیری: جوانی، درون همسری: برون همسری، مادربومی: پدربومی و نیز تقابل دو فرهنگ مادرسالار: پدرسالار مهم‌ترین تقابل‌های این دو بخش از شاهنامه هستند. او معتقد است که برخی از دلالت‌های پنهان داستان‌ها نیز به این شرح است: تفکر گیاه‌پیکری انسان در مقابل منشأ واحد در آفرینش انسان، تغییر دوره قربانی کردن انسان در آیین‌های باروری و جایگزین نمودن حیوان به جای او؛ جدال خشک‌سالی و بیابان با سرسبزی و باروری زمین؛ فاجعه آفرینی اقامت مادربومی و... که هر کدام بازگوکننده بخشی از فرهنگ ایران هستند.

- ابوالفضل محبی (۱۳۹۵) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی دوره پیشدادی شاهنامه از دیدگاه ساختارگرایی اساطیری لوی استروس» به این نتیجه رسیده است که ساختار همه اسطوره‌های دوره پیشدادی شاهنامه بر سه تقابل استوار است: مقدس: نامقدس، قدرت: اقول قدرت، و طبیعت: فرهنگ. تقابل‌های مقدس: نامقدس و طبیعت: فرهنگ نیز خود زیرمجموعه تقابل قدرت: اقول قدرت قرار می‌گیرند. محمد چهارمحالی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل تقابل دوگانه در داستان جمشید بر پایه نظریه لوی استروس» به این نتیجه رسیده‌اند که در داستان جمشید به طور آشکار دو نوع تقابل «دوگانه علت و معلولی» و «دوگانه تناقضی» وجود دارد. بر پایه این دو نوع تقابل، معنای پایانی تک تک هر اسطوره واج و معنای کلی دوره‌های متقابل داستان جمشید بیان می‌شود. نویسندگان مقاله از تحلیل پایانی تقابل‌های دوگانه داستان نیز به این نتیجه رسیده‌اند که چون اسطوره واج‌های دوره ناسپاسی جمشید بیش از دوره سپاس او هستند، پایان داستان به نابودی او و خواری ایرانیان می‌انجامد. از نام همه آنها به جهت اطناب کلام پرهیز می‌کنیم.

۳. مبانی نظری

تقابل در شاهنامه:

گستره زمانی تحقیق دوره تاریخی شاهنامه را در بر می‌گیرد، دوره‌ای که با ظهور بهمن آغاز می‌شود و پس از بهمن، همای و سپس داراب و دارا پسر داراب به پادشاهی می‌رسند. در این زمان اسکندر مقدونی به ایران حمله می‌کند و دارا (داریوش سوم) را می‌کشد و به جای او بر تخت می‌نشیند. چارچوب نظری مقاله به این صورت است که ساختار و روابط انسان با انسان و انسان و طبیعت و بالعکس را، در داستان‌های برگزیده مربوط به دوره تاریخی شاهنامه بر مبنای نظریه لوی استروس، بررسی و تحلیل خواهیم کرد. البته نظریه لوی استروس، در مورد داستان‌های اساطیری و روش شناخت ساختار اساطیر، بسیار گسترده است و فقط محدود به تقابل نمی‌شود اما در این رساله، به فراخور موضوع رساله، داستان‌ها را فقط بر اساس تقابل مورد بررسی قرار می‌دهیم. برای بررسی تقابل در داستان‌ها، ابتدا به مطالعه چندین باره آنها خواهیم پرداخت و سپس با اتکا به پیشینه مطالعاتی و منابع مربوطه، مطالب مرتبط با تقابل را از دل داستان‌ها استخراج و یادداشت‌برداری خواهیم کرد و سپس بر مبنای نظریه لوی استروس، به بررسی تقابل در داستان‌ها خواهیم پرداخت. بدیهی است که برای تبیین تقابل در داستان‌های مورد بررسی، ناگزیریم تمامی مؤلفه‌ها و اجزای این نظریه را

معیار استنتاج‌ها و تحلیل‌های خود قرار دهیم تا بتوانیم پژوهشی جامع و مانع به دست دهیم. از جمله، انواع تقابل اعم از تقابل ایران و انیران، قدرت و افول قدرت، طبیعت و فرهنگ، خیر و شر و مواردی از این قبیل را دست‌مایه و معیار تحلیل‌های خود قرار خواهیم داد تا مشخص شود که تأثیر تقابل در این داستان‌ها برجسته و پررنگ است. در ظاهر امر اگرچه چنین به نظر می‌رسد که دوره تاریخی شاهنامه رنگ و بوی اسطوره ندارد اما مطالعه داستان‌های این بخش از شاهنامه نشان می‌دهد که روحیه حماسی فردوسی باعث شده تا این شاعر برای توصیف وقایع تاریخی نیز به نمادها و مضامین اسطوره‌ای دست یازد و برای بیان شکوه و عظمت و همچنین ضعف و افول قدرت ایرانیان، از اساطیر بهره گیرد. بنابراین مدل تحلیلی این تحقیق، نظریه تقابل لویی استروس است که تقابل میان مفاهیم و عناصر و شخصیت‌ها را بر مبنای فرآیند ذهنی و زنجیره تفکر و ساختار زبان انسان بررسی می‌کند و خمیرمایه شکل‌گیری اساطیر را تقابل می‌داند. برای کاربست مؤلفه‌های نظریه لویی استروس، ابتدا به معرفی و تحلیل شخصیت‌ها و همچنین عناصر مؤثر بر روابط تقابلی داستان‌ها خواهیم پرداخت و سپس نوع تقابلی را که در هر داستان جریان دارد، مورد بررسی قرار خواهیم داد. البته داستان‌های دوره اساطیری شاهنامه اگرچه ساختار و روایت ساده و مبتنی بر علت و معلول دارند، اما ممکن است در هر یک از این داستان‌ها انواع تقابل مورد نظر لویی استروس دیده شود و علت آن می‌تواند گرایش فردوسی به اسطوره به منظور روایت شکوه و عظمت ایران باشد. علاوه بر این، دوره تاریخی شاهنامه مجمع و منشأ انواع تقابل‌هاست زیرا دوره‌ای است که تمدن مورد علاقه فردوسی رو به افول می‌رود و انواع تهاجمات داخلی و خارجی مکرراً رخ داده و قدرت و شوکت ایران باستان را به سمت زوال پیش می‌برد.

اندیشه‌های لویی استروس

اینک برای آشنایی بیشتر با تفکر لویی استروس به معرفی اجمالی اندیشه‌های او می‌پردازیم:

از دید استروس نگرش ساختارگرا عبارت است از «جستجو برای یافتن عنصر نامتغیر در میان تفاوت‌های سطحی». (استروس، ۱۳۸۵: ۲۴) او فهم ساختار را در گرو فهم گشتار می‌داند. چنان‌که می‌گوید: «مفهوم گشتار در ذات تحلیل ساختاری نهفته. حتی فکر می‌کنم که همه خطاها و سوء استفاده‌ها از مفهوم ساختار، پیامد درک نکردن همین نکته است که تصور ساختار جدا از ایده گشتار امری محال است. ساختار قابل تقلیل به یک نظام نیست. منظوم از نظام، یک گروه مرکب از عناصر و روابطی است که آنها را با لبه یکدیگر متصل می‌کنند. برای سخن گفتن از ساختار وجود رابطه‌هایی نامتغیر بین عناصر و روابط مابین چندین مجموعه الزامی است؛ تا از این طریق بتوان به وسیله یک گشتار از یک مجموعه به مجموعه دیگر حرکت کرد.» (همان: ۷۲). اندیشه وحشی پیش از لویی استروس دو تفسیر متفاوت درباره شیوه اندیشیدن اقوام ابتدایی و در اصطلاح استروس اقوام بدون نوشتار وجود داشت: «اولی تفکر ابتدایی را دارای کیفیت کمتری می‌دانست» (همان: ۳۰). که نمونه برجسته‌اش برانسیلاو مالینوفسکی است. به باور او اندیشه مردم ابتدایی «تماماً توسط نیازهای اولیه زندگی تعیین می‌شوند» (همان). این دیدگاه به کارکردگرایی معروف است. دومین سبک بیش از آنکه اندیشه ابتدایی را کمتر بدانند آن را اساساً متفاوت قلمداد می‌کند. نمونه این نوع نگرش، لوی برول است. او معتقد است که تفاوت بنیادی میان اندیشه ابتدایی [...] و اندیشه مدرن در این است که اولی کاملاً تحت تأثیر بازنمایی‌های عرفانی و احساسی است» (همان). اما از دیدگاه لویی استروس «میان شیوه اندیشیدن ما و آنانی که مردمان ابتدایی نامیده می‌شوند تمایزی وجود ندارد» (همان: ۶۷). «بینش اقوام ابتدایی از واقعیت، مرموزتر از بینش ما نیست، فرق بین ما و آنان بیشتر فرق میان دو گونه منطقی است: یکی منطقی ابتدایی که بر اساس تضادهای مشهود، اوصاف محسوس، چیزهای انضمامی و عینی مثلاً فرق میان خام و پخته، تر و خشک، زن و مرد استوار است و دیگری انسان امروزی که وابسته به تضادهای صوری عناصر کاملاً انتزاعی، مثلاً + و - یا لگاریتم است.» (لیچ، ۱۳۵۰: ۱۳۵). به بیان دیگر «اقوام ابتدایی مورد بحث لویی استروس به اندازه خود ما ذهنی مهذب دارند، الا اینکه نظام دیگری در نشانه‌گذاری به کار می‌برند» (همان: ۱۳۹). از دید لویی استروس «یکی از تفاوت‌های اساسی بین شیوه اندیشیدن ما، با تفکر اقوام ابتدایی، نیازی است که ما به تجزیه کردن چیزها به قطعات ریز داریم» (استروس، ۱۳۸۵: ۷۰)، اما در اندیشه ابتدایی هدف «دستیابی به یک شناخت عمومی و کلی از جهان، از کوتاهترین راه ممکن است. یعنی در این نوع تفکر اگر آدمی همه چیز را نفهمد، قادر به توضیح هیچ چیز نیست» (همان: ۳۱). لویی استروس همواره تأکید می‌کند «اینکه غرب اغلب به یاری انسان‌شناسان‌اش آن‌ها، یعنی جوامع ابتدایی را معادل دوران کودکی انسان پنداشته و از همین رو به داشتن اندیشه‌هایی ابتدایی‌تر و ساده‌تر از غرب محکوم کرده بود، (جوامع ابتدایی اسطوره دارند، حال آنکه غرب علم و فلسفه دارد و ...)» درست نیست (لیچ، ۱۳۹۲: ۱۲۵)، بنابراین «نه تنها انسان‌ها به بشریت واحدی تعلق دارند، بل اگر خواهیم بین خود تفاوت به وجود آوریم حضور دیگران ضروری است.» (همان). به گفته حمید عنایت کمترین فضیلت چنین نظریه‌ای آن است که اساس دعوی برتری ذاتی ملت‌های اروپایی را بر ملت‌های به اصطلاح عقب مانده، که یکی از بهانه‌های اصلی استعمار بوده است، هم از لحاظ اخلاقی و هم علمی متزلزل می‌کند» (مقدمه لویی استروس، ۱۳۵۰: ۷).

تقابل‌های دوگانه

حال که با اندیشه ابتدایی آشنا شدیم، بهتر است یادآوری کنیم که از دیدگاه لوی استروس عملکرد این نوع اندیشه مبتنی بر تقابل‌های دوگانه است. به باور لوی استروس ساختار تفکر بدوی بر تقابل استوار است. نیاکان ما با فراگرفتن اشکال اولیه زبان، گویی طبقه‌بندی جهانشان را آغاز کرده‌اند. این طبقه‌بندی به شکلی بسیار ابتدایی صورت گرفته و همواره مبتنی بر حضور و غیاب بوده است: روشنایی: تاریکی، دست‌ساز: طبیعی، بالا: پایین، پوشیده: برهنه، مقدس: نامقدس، و از این قبیل» (برتس، ۱۳۹۱: ۷۷). در این تقابل‌ها همیشه جزء نخست بر جزء دوم برتری داده می‌شود. البته لیچ به این باور استروس اعتراض می‌کند و می‌گوید: «شکی نیست که مغز آدمی میلی دارد تا در همه زمینه‌ها با تقابل‌های دوتایی کار کند، ولی می‌تواند در کار خود شیوه‌های دیگری نیز برگزیند» (لیچ، ۱۳۵۰: ۱۴۱).

معرفی شاهنامه

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های جهان، شاهکار حماسی زبان فارسی و حماسه‌ی ملی ایرانیان و نیز بزرگ‌ترین سند هویت ایشان است و آن را قرآن عجم نیز نام نهاده‌اند. «شاهنامه اثری است منظوم در حدود پنجاه‌هزار بیت در بحر متقارب مثنی محذوف (یا مقصور) (فعولن فعولن فعل (فعول). سرایش آن حدود سی سال به طول انجامید. آخرین ویرایش‌های فردوسی در شاهنامه در سالهای ۴۰۰ و ۴۰۱ هجری قمری روی داد» (رضا، ۱۳۸۴: ۳۴). محتوای این شاهکار ادبی، اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران از ابتدا تا فتح ایران توسط اعراب در سده‌ی هفتم است که در چهار دودمان پادشاهی پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان خلاصه می‌شوند و به سه بخش اسطوره‌ای (از عهد کیومرث تا پادشاهی فریدون) پهلوانی (از قیام کاوه آهنگر تا مرگ رستم) و تاریخی (از پادشاهی بهمن و ظهور اسکندر تا فتح ایران توسط اعراب) تقسیم می‌شود. در تحلیل و طبقه‌بندی ساختاری انجام شده بر شاهنامه فردوسی، تضاد یا جدال نیک و بد را درونمایه اصلی شاهنامه می‌یابیم که همچون یک روح بر اجزای این اثر سترگ سایه افکنده است. بسامد داستان‌هایی که در شاهنامه به‌طور مستقیم جدال عملی خیر و شر را دربر می‌گیرند، دست کم دو برابر داستان‌هایی است که به درونمایه‌ی دیگر مربوط است (طالبیان و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۰). شاهنامه‌ی فردوسی از آغاز تا پایان، علی‌الخصوص در ادوار اساطیری و پهلوانی، عرصه‌ی جدال و کشمکش دو سپاه: اهورا مزدا (نماد خیر) و ابلیس و اهریمن (نماد شر) و آدمیان و دیوان است، با این توضیح که شخصیت‌های منفی شاهنامه جزو سپاه اهریمن و ابلیس و دیوان مطرح می‌شوند و شخصیت‌های مثبت، جزو سپاه اهورا مزدا ویزدان و آدمیان، که سرانجام به پیروزی سپاه خیر علیه سپاه شر می‌انجامد.

موضوع داستان‌های شاهنامه

شاهنامه شرح احوال، پیروزی‌ها، شکست‌ها، ناکامی‌ها و دلآوری‌های ایرانیان از کهن‌ترین دوران (نخستین پادشاه جهان کیومرث) تا سرنوشتی دولت ساسانی به دست تازیان است (در سده هفتم میلادی). کشمکش‌های خارجی ایرانیان با هندیان در شرق، تورانیان در شرق و شمال شرقی، رومیان در غرب و شمال غربی و تازیان در جنوب غربی است. علاوه بر سیر خطی تاریخی ماجرا، در شاهنامه داستان‌های مستقل پراکنده‌ای نیز وجود دارند که مستقیماً به سیر تاریخی مربوط نمی‌شوند. از آن جمله: داستان زال و رودابه، رستم و سهراب، بیژن و منیژه، بیژن و گرازان، کرم هفتواد و جز اینها بعضی از این داستان‌ها به‌طور خاص چون رستم و اسفندیار و یا رستم و سهراب از شاهکارهای مسلم ادبیات جهان به‌شمار می‌آیند. بخشی از شاهنامه افسانه‌ها و داستان‌های کهنی است که از زمان‌های بسیار قدیم سینه‌به‌سینه از گذشتگان به آیندگان رسیده بوده، و طبعاً در بازگفتن‌ها به مرور شاخ و برگ پیدا کرده بوده است. بخشی دیگر از این افسانه‌ها، سرگذشت نیاکان ایرانیان را که مربوط به زمان‌های پیش از تاریخ است دربر دارد و به زمان‌های بسیار دوری باز می‌گردد که نیاکان ایرانیان و هندیان با هم در یک‌جا زندگی می‌کرده‌اند. دلیل این سخن آن است که برخی از این افسانه‌ها، در آثار بسیار کهن هندی هم دیده می‌شود. نام شخصیت‌هایی چون جمشید، فریدون، کاووس و کیخسرو، هم در نوشته‌های کهن ایرانی یعنی کتاب اوستا و هم در نوشته‌های کهن هندی یعنی ریگ‌ودا، آمده است. بخشی دیگر از شاهنامه روایت‌های تاریخی است. برخی از این روایت‌ها بیشتر و برخی کمتر با افسانه‌ها درهم آمیخته است (کورت، ۱۳۷۴: ۶۶). فردوسی با خلق حماسه‌ی عظیم خود، برخورد و مواجهه دو فرهنگ ایران و اسلام را به بهترین روش ممکن عینیت بخشید، با تأمل در شاهنامه و فهم پیش‌زمینه‌ی فکری ایرانیان و نوع اندیشه و آداب و رسومشان متوجه می‌شویم که ایرانیان همچون زمینی مستعد و حاصل خیز آمادگی دریافت دانه و بذر آیین الهی جدید را داشته و خود به استقبال این دین توحیدی رفته‌اند. چنان که در سال‌های آغازین ظهور اسلام، در نشر و گسترش و دفاع از احکام و قوانینش به دل و جان کوشیدند (حمیدی، ۱۳۷۱: ۷۸). اهمیت شاهنامه فقط در جنبه ادبی و شاعرانه آن خلاصه نمی‌شود و پیش از آن که مجموعه‌ای از داستان‌های منظوم باشد، تبارنامه‌ای است که بیت‌بیت و حرف‌به‌حرف آن ریشه در اعماق آرزوها و خواسته‌های جمعی ملتی کهن دارد. ملتی که در همه ادوار تاریخی، نیکی و روشنایی را ستوده و با بدی و ظلمت‌ستیز داشته است «بیشتر داستان‌های نقل شده در شاهنامه معنی و مفهومی را که در پس نبرد کیهانی میان نیروهای خیر و شر نهفته است، حفظ می‌کنند و آن را به صورت نبرد زمینی میان شاهان خوب و جباران جلوه‌گر می‌سازند» (هینلز، ۱۳۶۸: ۲۳). در این جدال باز مثل جدال اهورا با اهریمن در دور هی اساطیری، تازش از طرف اهریمن به قلمرو کیومرث (نماد خیر) صورت می‌گیرد و پیروزی موقتی از آن شر است، ولی خیر به مقابله با شر برمی‌خیزد و او را شکست می‌دهد. به‌طور متوالی بین خیر و شر جدال صورت می‌گیرد که گاهی غلبه با شر و گاهی غلبه با خیر است، اما غلبه‌ی نهایی از آن خیر است. همان‌طور که ذکر شد، براساس اساطیر ایرانی، آفرینش، دوازده

هزار سال به درازا خواهد کشید. دوازده هزار سال آفرینش، به چهار بخش سه هزار ساله تقسیم شده است. در سه هزار ساله نخست، آفرینش حالت مینوی و بالغه دارد و در اندیشه‌ی اورمزد می‌گذرد. در سه هزار ساله دوم، آفرینش از قوه به فعل درمی‌آید اما اهورایی، پاک و به دور از آلودگی و آمیختگی با دیوان و اهریمنان است» (بهار، ۱۳۷۸: ۴۳). در سه هزار ساله سوم، دیوان به سرزمین اهورا یورش می‌آورند و آفرینش پاک و اهورایی را با تاریکی و پلیدی می‌آیند و در نتیجه جدال بین خیر و شر آغاز می‌شود و در طول سه هزار ساله سوم این جدال ادامه پیدا می‌کند» (صفا، ۱۳۶۳: ۴۰۰). اهریمن ابتدا قدرت فراوانی دارد و در موارد زیادی بر نیروهای خیر و اهورایی غلبه می‌کند که در تقابل نمادهای خیر و شر در دوره اساطیری شاهنامه در عصر کیومرث، دیوان به تخت شاهی او هجوم می‌آورند و پسر او، سیامک را می‌کشند. سیامک به دست خروزان دیو خدیو تبه گشت و ماند بی انجمن» (فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۳). هرچند در سه هزاره سوم، غلبه گاهی با شر و گاهی با خیر است، اما در نهایت خیر بر شر غلبه پیدا می‌کند. در سه هزار ساله چهارم باز غلبه با نیروهای خیر است و آفرینش اورمزد با ظهور هوشیدر در هزاره اول سه هزار ساله چهارم، هوشیدر ماه در هزار دوم و سوشیانس در هزاره سوم، پاک و خیربودن خود را باز می‌یابد و شر و اهریمن به تباهی می‌رسد و خیر از شر و جهان اهورایی از جهان اهریمنی جدا می‌گردد» (کزازی، ۱۳۸۴: ۹۶). در جدال بین خیر و شر، حمله نخست از طرف عامل شر صورت می‌گیرد و گاهی پیروزی از آن شر است، چنان که در آغاز آفرینش حمله از طرف شر به قلمرو خیر آغاز می‌شود و شر با تاریکی و زشتی، قلمرو نیکی و روشنایی اهورایی با تاریکی اهریمنی همراه می‌شود» (دادگی، ۱۳۶۹: ۴۰). اما پیروزی شر پایدار نیست و نیروهای اهورایی او را شکست می‌دهند اما پایان کار نیست و جدال تداوم پیدا می‌کند و گاهی پیروزی شر تا چند صد سال نیز طول می‌کشد.

تقابل ثنوی و سپردن شاهزاده ایرانی به پادشاه انیرانی و نیز تقابل دوسرزمین ایران و یمن و تفاوت فرهنگ و آداب دوسرزمین.

همان نامداری سوی تازیان	بشدتا بیننده سودوزیان
بهرسوه می‌رفت خواننده بی	که بهرام را پرورانده بی
بجوید سخنگوی دانش‌پذیر	سخن‌دان و هردانشی‌یادگیر
برفتند نعمان و منذر به شب	بسی نامور، نیزه دار از عرب
چنین گفت منذر که ما بنده ایم	خوداندر جهان شاه را زنده ایم

(شاهنامه، چاپ مسکو، ۱۳۷۹: ۲۶۷)

تحلیل تقابل‌ها بر مبنای نظریه لوی استروس در داستان بهرام گور

اگر بخواهیم بر مبنای نظریه لوی استروس به تقابل‌های این داستان بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم که کلیت داستان پادشاهی بهرام گور، تقابل میان عدل و بی‌عدالتی است اما در خلال همین تقابل کلان، تقابل‌های خردی را نیز مشاهده می‌کنیم؛ به عنوان مثال، در داستان «بهرام با براهام و لنبک»، مقطع و بُرش کوتاه از زندگی بهرام آورده شده است اما این داستان نیز بنا به حوادثی که در آن روی می‌دهد، بخشی از تقابل کلان میان عدالت و بی‌عدالتی را نشان می‌دهد. وجود چندین نوع تقابل کلان و خرد در این داستان، درک مفاهیم داستان را برای خواننده آسان‌تر می‌کند زیرا یکی از روش‌هایی که ذهن انسان برای یادگیری امور استفاده می‌کند، کاربرد مفاهیم متقابل و متضاد است؛ یعنی ذهن انسان وقتی بر اساس تجربه می‌داند که در مقابل روز، شب قرار دارد و از این طریق به یادگیری می‌پردازد. به همین دلیل از نظر لوی استروس، درک اساطیر و داستان‌هایی که رنگ و بو و ساختاری اساطیری دارند، از طریق همین تقابل‌ها تسهیل می‌شود. در همین راستا، استروس معتقد است «تقابل دوگانه در درک و فهم پایانی یک داستان اسطوره‌ای بسیار ارزشمند است؛ زیرا آنچه در اینگونه داستان‌ها آشکارا از آن سخن می‌رود، ضدبودن و تقابل شخصیت‌ها و مکان‌ها و از همه مهم‌تر تقابل رویدادها یا کنش‌های آن داستان است؛ گفتنی است یک خواننده یا شنونده به آسانی از روزگار کهن تاکنون، این تقابل‌ها را درمی‌یابد و آنها را آگاهانه یا ناآگاهانه به شکل نیک و بد می‌تواند طبقه‌بندی کند؛ اما در اسطوره‌ها، منطق و استدلال و به اصطلاح، نظام علت و معلولی به شکل آشکاری وجود ندارد» (لوی استروس، ۱۳۷۳: ۱۳۷).

تحلیل تقابل‌ها بر مبنای نظریه لوی استروس انوشیروان

داستان انوشیروان دارای چندین تقابل کلان و چند مورد نیز تقابل خرد است؛ از جمله تقابل‌های کلان در این داستان، تقابل عدل و ظلم است که در این میان، انوشیروان نماد عدالت و انصاف است و شخصیت‌های منفی داستان نماد ظلم و ستمکاری هستند. تقابل دینی، و تقابل مشترک ضدها، که محتوای بعضی از داستان‌های شاهنامه، مانند: انوشیروان و فرزندش، گو، وطلخند، دوبرادر که مادرشان یکی بود؛ درحقیقت درگیری عناصر متضادی است، که از یک مبدأ آغاز شدن اما این اشتراک درخواستگاه مانع و بروز درگیری میان آنها نشد. با توجه به اینکه با بخش تاریخی شاهنامه مواجهیم، تقابل‌ها نیز رنگی از واقعیت دارند و جنگ و تقابل میان اشخاص پررنگتر از تقابل‌های نمادین است؛ چنان که در بخش افسانه‌ای شاهنامه، تقابل‌های نمادین بیشتر از تقابل‌های واقعی است و حتی شخصیت‌های انسانی نیز بُعد و کارکردی نمادین و تمثیلی دارند. با وجود این، داستان‌هایی هم وجود دارد، که در عین منطق، با بی‌منطقی همراه است، داستان بوز جمهر؛ داستان تحقق خوابگزاری، است. کل این داستان بریده از منطق است انوشیروان، خواب می‌بیند که، باگرازی تیزدندان هم پیاله شده؛ همه از تعبیر این خواب ناتوان می‌مانند. سرانجام بزرجمهر، که کودکی دبستانی است رانزد انوشیروان می‌آورند. او شاه را از وجود مرد بیگانه ای در شبستان خویش آگاه می‌کند، آنگاه یکی از همسران شاه را با غلامی زیبا رودر حرمساری شاهی دستگیر می‌کنند، هر دو را به دار می‌آویزند. و کسری خوشنود می

گرد و او را زیر پال و پر خود می‌گیرد، و به سمت دبیری منسوب می‌کند و در این داستان، خواب کسری، خوابگزاری بوز جمهر در کودکی، درستی تعبیر خواب، رسیدن به وزیری به واسطه تعبیر خواب رمز آلودوبی منطق است. کلود لوی استروس برای منطق اسطوره قائل به ساختاری دوقطبی - تقابلی است. به عقیده او ساختار ذهن انسان برای درک پدیده‌ها هر پیوستاری را در قطب‌های متقابل دوگانه‌ای قرار می‌دهد و این کنش ذهنی فراگیر در نهایت منجر به تقابل‌های دوگانه‌ای چون شب: روز، سیاه: سفید، خام: پخته و مفاهیمی از این دست می‌شود. «عبادی جمیل و همکاران، ۱۳۹۵: ۵۷». انگیزه‌های تقابل در این داستان نیز بر مبنای جنگ قدرت و همچنین تلاش انوشیروان جهت برپایی عدالت در جامعه است. شخصیت‌هایی که در مقابل انوشیروان قرار می‌گیرند، همواره نماد ظلم و ستم هستند و سعی در شکست دادن انوشیروان و رسیدن به مطامع خود دارند. در داستان انوشیروان، هم با تقابل خارجی مواجهیم و هم با تقابل داخلی؛ توضیح این‌که انوشیروان برای برپایی حکومت مبتنی بر عدالت خود، هم با دشمنان خارجی و داخلی تقابل داشته است. مهم‌ترین دشمن داخلی انوشیروان که دشمنی دارای ایدئولوژی است، مزدکیان هستند که در نهایت انوشیروان موفق به شکست دادن آن‌ها می‌شود. رومیان مهم‌ترین دشمن خارجی انوشیروان هستند که ابتدا با او در صلح در می‌آیند و در ادامه جنگی میان انوشیروان و رومیان در می‌گیرد که در نهایت انوشیروان از این آزمون نیز با موفقیت بیرون آمده و رومیان را شکست می‌دهد. انوشیروان با مردم شهرهایی که تصرف می‌کند، با رفتار مناسب برخورد می‌کند و این رفتار مناسب در تقابل با رفتار رومیان است که هر زمان مناطقی از ایران را تصرف می‌کنند، مردم آن شهرها را آماج ظلم و ستم خود قرار می‌دهند.

تحلیل تقابل‌ها بر مبنای نظریه‌ی لوی استروس

داستان پادشاهی یزدگرد دارای غم‌انگیزترین و مهم‌ترین تقابل‌هاست زیرا او آخرین پادشاه ساسانی است و بعد از او تازیان بر این مرز و بوم مسلط می‌شوند. مهم‌ترین تقابل موجود در داستان پادشاهی یزدگرد، جنگ‌ها و تقابل‌های خارجی اوست که عمدتاً با اعراب است و در نهایت به شکست و مرگ او می‌انجامد. تقریباً تمام داستان یزدگرد، تحت‌الشعاع جنگ او با تازیان قرار می‌گیرد. یزدگرد همین‌که به پادشاهی می‌رسد، عمر سعد، وقاص را به جنگ ایران می‌فرستد. یزدگرد نیز رستم پور هرمان را با لشکری به مقابله‌اش می‌فرستد. رستم در احوال ستارگان دقت می‌کند و شکست ایران را پیشبینی می‌کند و در نامه‌ای به برادرش، فرخزاد هرمز، می‌گوید. نامه‌ای نیز به سعد می‌فرستد که جنگ شاهان نجوید و به بهره‌ی خویش بسنده کند. انگیزه‌ی تقابل میان یزدگرد ساسانی و تازیان، انگیزه‌های ایدئولوژیک است زیرا تازیان به منظور گسترش دین اسلام به سرزمین ایران لشکرکشی کرده‌اند و یزدگرد ساسانی نیز که خود را پرچمدار آیین زردشتی می‌داند، در مقابل لشکر تازیان مقاومت می‌کند اما در نهایت شکست می‌خورد. انگیزه‌ی دیگری نیز باعث می‌شود تا یزدگرد تمام‌قد در برابر تازیان بایستد و آن، اعتقاد به بی‌فرهنگی و بی‌دانشی تازیان است زیرا یزدگرد معتقد است که تازیان اقوامی بیابانگرد هستند و در شأن ایرانیان نیست که دعوت آنها به دین اسلام را ند و همین موضوع باعث مقاومت ایرانیان در برابر تازیان می‌شود.

تحلیل تقابل‌ها بر مبنای نظریه‌ی لوی استروس اردشیر بابکان

در داستان اردشیر بابکان نیز با چندین تقابل مواجهیم. مهم‌ترین تقابل‌ها در داستان پادشاهی اردشیر، تقابل میان مفاهیم اخلاقی و انسانی است و در این داستان که سراسر پند و اندرز است، فضایل اخلاقی در تقابل با رذایل اخلاقی قرار می‌گیرند. دلیل این موضوع، تمایل اردشیر بابکان به اصول اخلاقی و تلاش او در جهت ترویج اخلاق و مهرورزی در جامعه است. پند و اندرزهایی که اردشیر به بزرگان و درباریان ایرانی می‌دهد نیز سرشار از مفاهیم اخلاقی است و او برای بیان شئون مثبت اخلاق، آنها را در برابر رذایل اخلاقی می‌آورد و همین امر باعث بروز تقابل میان ابعاد مثبت و منفی اخلاق می‌شود. تقابل برجسته‌ی دیگر در این داستان، تقابل آسمان و فلک با انسان است که در چندین جا از داستان به این موضوع اشاره شده و آسمان و فلک و تقدیر در مقابل انسان و در مسیر دشمنی با او توصیف شده است. انگیزه‌های تقابل در داستان پادشاهی اردشیر، اغلب درونی است و در این داستان اکثراً به صفات اخلاقی باطنی همچون نیکوکاری و عدالت و راستگویی و مواردی از این قبیل پرداخته شده است و مهم‌ترین دشمن انسان در این داستان، در درجه‌ی اول، نفس و هواهای نفسانی است و در مرتبه‌ی بعدی، فلک و آسمان و سرنوشت است. «گزارش فردوسی در شاهنامه از چگونگی برآمدن ساسانیان، اینگونه آغاز می‌شود که ساسان پسر دارا، به هنگام حمله‌ی اسکندر به ایران، پس از کشته شدن پدر، به هندوستان می‌گریزد و با فقر دست به گریبان می‌شود؛ تا به‌زاری می‌میرد. از او پسری می‌ماند ساسان نام و تا ۴ نسل، پدر نام ساسان بر پسرش می‌نهد که همه به چوپانی، و ساربان‌ی روزگار می‌گذرانند. آخرین ساسان به پارس بازمی‌گردد و با شبانی به خدمت بابک، فرمانروای اصطخر، در می‌آید. بابک شبی در خواب، پی به تبار والای ساسان می‌برد و پس از بیداری، از ساسان درباب نیاکان او می‌پرسد و ساسان سرانجام نسب خویش را آشکار می‌سازد. بدینگونه، بابک دختر خویش را به‌زنی به ساسان می‌دهد و اردشیر بابکان از آن دو زاده می‌شود» (رجبی، ۱۳۸۶: ۵۲۱).

تحلیل تقابل‌ها بر مبنای نظریه لویی استروس بهممن

داستان پادشاهی بهممن در شاهنامه با وجود حجم کم، دو تقابل مهم در بطن خود دارد و دلیل آن، جنگ‌جویی بهممن و انتقام‌گیری او از قاتلان اسفندیار است. و همین امر باعث شده تا این داستان سراسر تقابل مابین انسان‌ها باشد. تقابل بهممن با زال و همچنین جنگ او با فرامرز مهمترین تقابل‌های داستان پادشاهی بهممن است. انگیزه‌ی این تقابل‌ها نیز جنبش خون‌خواهی اسفندیار است که توسط بهممن رهبری می‌شود و این کین‌خواهی تا جایی ادامه پیدا می‌کند که بهممن به سیستان لشکرکشی کرده و زال را اسیر می‌کند و در تقابل با فرامرز نیز برنده‌ی جنگ می‌شود و فرامرز را به دار می‌آویزد و در نهایت با وساطت پشوتن، غائله خاتمه یافته و بهممن از در صلح در می‌آید.

۴. نتیجه‌گیری

بررسی داستان‌های منتخب از بخش تاریخی شاهنامه نشان می‌دهد که طرح این داستان‌ها نیز همانند داستان‌های بخش افسانه‌ای و پهلوانی شاهنامه، مبتنی بر تقابل است و در هر کدام از داستان‌ها با انواع تقابل‌ها اعم از تقابل شخصیت‌ها، تقابل نمادهای حیوانی، تقابل مفاهیم اخلاقی و تقابل انسان با طبیعت که از باورهای کهن سرچشمه گرفته است، مشاهده می‌شود. البته با توجه به اینکه این بخش از شاهنامه تلفیقی از وقایع تاریخی و افسانه‌ای است و اکثر حوادث داستان‌ها خمیرمایه‌ای از واقعیت در خود دارند، بنابراین تقابل‌های موجود در این داستان‌ها نیز اغلب از نوع تقابل میان شخصیت‌هاست و تقابل‌های نمادین و خیالی که در بخش پهلوانی و علی‌الخصوص افسانه‌ای دیده می‌شود، در این داستان‌ها بسیار معدود و انگشت‌شمار است و تنها چند مورد تقابل میان شخصیت‌ها حیوانی آورده شده است. با توجه به تاریخی بودن داستان‌ها، انگیزه‌های تقابل‌ها نیز اکثراً واقع‌گرایانه و متناسب با مناسبات انسانی است و مهمترین انگیزه‌های تقابل، جنگجویی و کشورگشایی، جنگ قدرت در داخل، انتقام‌جویی، گسترش ایدئولوژی و آیین و مواردی از این قبیل است و در این بخش، دیگر خبری از انگیزه‌های وهمی و مبتنی بر خیال نیست. در مجموع، نوع تقابل‌ها در این داستان‌ها به دلیل تاریخی بودن آنها، عمدتاً از نوع تقابل شخصیت‌های انسانی است و انگیزه‌های تقابل میان شخصیت‌ها نیز اغلب مواردی همچون جنگ قدرت، تمایل به کشورگشایی، تلاش برای برپایی عدالت و مبارزه با ظلم، انتقام‌جویی، مبارزه با انیرانی و نژادهای دیگر و مواردی از این قبیل است. تقابل‌های دیگری نیز غیر از تقابل میان شخصیت‌های انسانی در این داستان‌ها دیده می‌شود که از میان آنها می‌توان به تقابل ایدئولوژی‌ها، عدالت و ظلم، فضایل و رذایل اخلاقی، تقابل روزگار و فلک با انسان، تقابل انسان با طبیعت، تقابل صفات انسانی همچون جنگاوری و شجاعت با ضعف و ناتوانی، تقابل نژادی و قومی و مواردی از این قبیل اشاره کرد. در مجموع، با اینکه داستان‌های منتخب، از نوع داستان‌های تاریخی هستند، اما مؤلفه‌های رویکرد و نظریه‌ی لوی استروس در آنها دیده می‌شود و انگیزه‌ی این شخصیت‌ها از تقابل، صرفاً انگیزه‌های ذکر شده در کتب تاریخی نیست بلکه آرمان‌ها و اهداف و همچنین تیپ شخصیتی و خصائیل روانی آنها نیز در این تقابل‌ها تأثیر مستقیم گذاشته است. مهمترین تقابل‌های کلان در هر کدام از داستان‌ها، اغلب به تقابل میان عدالت و ظلم و تقابل میان شخصیت‌ها اختصاص دارد و همین امر نشان می‌دهد که نقش تاریخ و واقعیت در این بخش از شاهنامه پررنگ و برجسته است. علل وجود تقابل در شاهنامه نیز به دلیل دوگانگی و دوئینی موجود در شاهنامه است که متأثر از باورها و عقاید ایرانیان باستان است که به ثنویت و دوئینی باور داشتند. این دوگانگی و دوئینی، خود را در قالب خیر و شر نشان می‌دهد که فصل مشترک آثار حماسی جهان است. مسأله‌ی خیر و شر در شاهنامه، به طرق مختلفی نمود داشته است؛ این نمود گاه در قالب موجودات و عناصر خیر و شر خود را نشان داده و گاه در ظرف شخصیت‌های مثبت و منفی به خواننده ارائه شده است. تقابل و تضاد میان خیر و شر در بخش اساطیری شاهنامه همواره به اشکال گوناگون در جریان است و علی‌رغم این که جبهه‌ی شر، پیروزی‌های مقطعی به دست می‌آورد، اما پیروزی در نبرد نهایی از آن جبهه‌ی خیر است. بنابراین یک موضوع کلی در اساطیر شاهنامه تقابل نور و تاریکی یا خیر و شر است که در اکثر داستانها به چشم می‌خورد. این تضاد در کلیت داستانهای اساطیری شاهنامه قابل مشاهده است. حتی این دوگانگی و تضاد را در واژگان آن زمان نیز می‌توان به وضوح دید و در شاهنامه این ستیز خیر و شر را به کرات می‌توان یافت و به نوعی مضامین اصلی شاهنامه را تشکیل می‌دهد.

منابع

- ۱) آبرامز، هاینر، (۱۳۸۶)، فرهنگ‌واره‌ی اصطلاحات ادبی، ترجمه‌ی سیامک بابایی، تهران: جنگل.
- ۲) آموزگار، ژاله، (۱۳۸۰)، دوگانگی نیکی‌ها و بدی‌ها و برادران دروغین نیکی‌ها در اخلاق زرتشتی، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.
- ۳) آموزگار، ژاله، (۱۳۸۴)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- ۴) احمدی، بابک (۱۳۹۲)، ساختار و تأویل متن، تهران: مرکز.
- ۵) استروس، لوی (۱۳۸۶)، توتمیسم، ترجمه‌ی مسعود راد، تهران: توس.
- ۶) استروس، لوی، (۱۳۸۵)، اسطوره و معنا، گفتگوهایی با لوی استروس، ترجمه‌ی شهرام خسروی، تهران: مرکز.
- ۷) اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: آگاه.
- ۸) اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۷۶)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ نهم، شرکت سهامی انتشارات، تهران.
- ۹) اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۸۵)، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: امیر کبیر.
- ۱۰) اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۹۱)، اسطوره، بیان نمادین، چاپ اول، تهران: سروش.
- ۱۱) باستید، روزه، (۱۳۹۱)، دانش اساطیر، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس.
- ۱۲) برتنس، هانس، (۱۳۹۱)، مبانی نظریه‌ی ادبی، ترجمه‌ی محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- ۱۳) بهار، مهرداد (۱۳۸۹)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه.
- ۱۴) بهار، مهرداد، (۱۳۷۸)، از اسطوره تا تاریخ، چ. سوم، تهران: نشر چشمه.
- ۱۵) بهار، مهرداد، (۱۳۸۱)، بندهش فرنبغ دادگی، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۱۶) پاینده، حسین، (۱۳۸۵)، نقد ادبی و دموکراسی، تهران: نیلوفر.
- ۱۷) پیشگاهی فرد، زهرا؛ قره بیگی، مصیب، (۱۳۹۲)، جغرافیای پسا ساختارگرا، تهران: نشر زیتون سبز.
- ۱۸) جلیلیان، شهرام، (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان، تهران: سمت.
- ۱۹) خطیبی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، درباره‌ی شاهنامه (برگزیده مقاله‌های نشر دانش)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ اول.
- ۲۰) داد، سیما (۱۳۸۷)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- ۲۱) دادگی فرنبغ، (۱۳۶۹)، بندهشن، گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس.

Confrontations in the Shahnameh Baroikord theory of Louis Strauss (Bahman, Ardeshir Babakan, Bahram Gur, Anoushirvan, Yazdgerd)

Maryam Alavi^{1,*}, Parvin Dokht Mashor², Mohamad Fazeli³

¹ Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

* ² Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Responsible Author)

³ Professor of the Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

Corresponding author: P_d_mashhoor@yahoo.com

Received date: 1400/12/20, accepted date: 1401/03/18

Abstract

In this article, we have investigated the confrontations in five selected stories from the historical part of the Shahnameh (Bahman, Ardeshir Babakan, Bahram Gur, Anoushirvan, Yazdgerd Som) based on Louis Strauss' confrontation approach. The research method is library based and based on document research and its type. It is comparative and analytical. We intend to answer the question: has the category of confrontation appeared in the historical part of the Shahnameh or not? The investigation of confrontation in the stories under review shows that in the historical part of the Shahnameh, the element of confrontation is very prominent and bold. The type of confrontations in these stories, due to their historical nature, is mainly the type of confrontation between human characters, and the motivations of the confrontation between the characters are often cases such as power struggles, the desire to conquer the country, trying to establish justice and fighting against oppression, revenge, fighting against Anirani and other races, and things like that. Other confrontations besides the confrontation between human characters can be seen in these stories, among which one can see the confrontation of ideologies, justice and injustice, moral virtues and vices, the confrontation of time and the sky with man, the confrontation of man with nature, the confrontation of human qualities such as fighting and Courage with weakness and incapacity, racial and ethnic conflict and such things mentioned. In general, although the selected stories are historical stories, the components of Lévi-Strauss's approach and theory can be seen in them, and the motivation of these characters is not merely the motivations mentioned in the historical books, but ideals and goals as well as the type of confrontation. Their personality and psychological traits have also had a direct impact on these confrontations.

Keywords: Historical part of Shahnameh, confrontation, Levi Strauss, motives of confrontation.